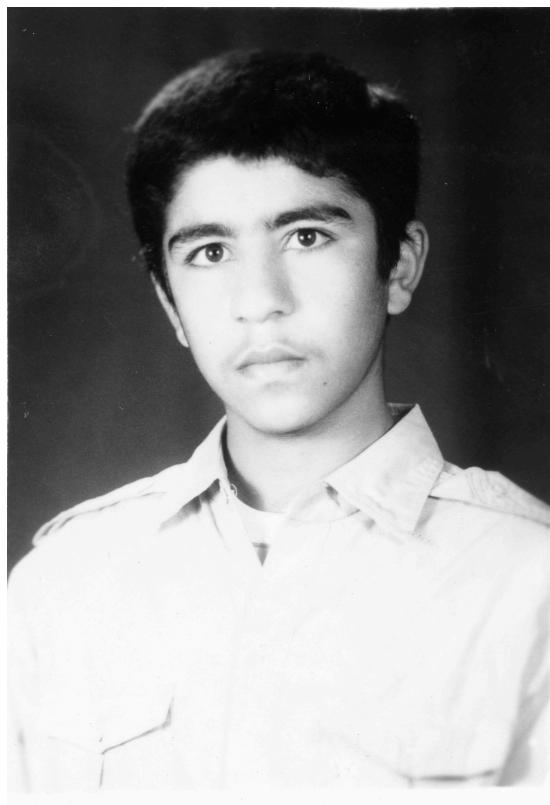


شهید محمد جعفر فیوضی



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

نام پدر	رضا نیازمند
تاریخ تولد	۱۳۵۰/۰۶/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۰/۰۴
محل شهادت	جزیره مجنون
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	دالکی

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید محمد جعفر فیوضی فرزند رضا در سال ۱۳۵۱ در روستای بنه از توابع دشتستان در خانواده ای متوسط و مذهبی به دنیا آمد. وی در سال ۱۳۵۷ یکی از مدارس ابتدایی دالکی شد و در سال ۱۳۶۲ پس از اتمام دوران ابتدایی وارد مدرسه راهنمایی شهید مطهری دالکی گردید. شهید فیوضی در سال اول راهنمایی عزم رفتن به جبهه نمود ولی به علت کمی سن از اعزام وی جلوگیری شد. اما به علت عشق فراوانی که نسبت به حضور در جبهه ها داشت از تصمیم خود دست برنداشت و در اوایل اسفندماه ۱۳۶۲ در حالی ۱۱ سال بیشتر نداشت رهسپار جبهه حق علیه باطل شد. جعفر دارای اخلاقی بسیار نیکو و پسندیده بود و هرگز از یاد دوستان و همسالانش فراموش نمی شود. شهید فیوضی برای سومین بار در مورخه ۱۳۶۴ راهی جبهه ها گردید و در عملیات پیروزمند والفجر ۸ حضور یافت. در این عملیات بود که مورد اصابت بمب های شیمیایی دشمن بعثی قرار گرفت و به شدت مجروح گردید و حدود ۵۰ روز در یکی از بیمارستان های تهران بستری شد که آثار جراحی تا آخرین روزهای حیات پربارش بر قامت رسایش نمایان بود. وی یکی از اعضای فعال بسیج دالکی بود و با اعزام اولین کاروان بزرگ سپاه محمد (ص) در تاریخ ۱۳۶۵/۹/۸ در این سپاه عظیم ثبت نام نموده و راهی میادین نبرد علیه کفر جهانی گردید. وی با شرکت در عملیات ظفر مند کربلای ۴ با ابراز رشادت ها و شهادت های بی نظیر در مورخه ۱۳۶۵/۱۰/۴ دعوت حق را لبیک گفته و به خیل شهدای خونین کفن ایران اسلامی پیوست.

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

وصیت نامه خود را با سلام به پیشگاه مقدس امام زمان(عج) و سلام بر امام امت و درود بر شهیدان اسلام آغاز می کنم اینجانب محمد جعفر فیوضی فرزند رضا با قلبی سرشار از عشق به جبهه و جنگ و زیارت آقا امام حسین(ع) راهی جبهه حق علیه باطل شدم. ای کربلا و ای بلاد های اسلامی و ای مستضعفان دنیا آماده باشید که ملت ایران به رهبری امام می آیند و زمینه ظهور آقا امام زمان(عج) را فراهم می سازند. چه خوش است عارفانه در سنگر نبرد جان دادن و چه دردناک است در بستر مرگ مردن خدایا تو را سپاس می گویم که ما را از لغزشها و انحرافات باز داشتی و بر صراط مستقیم رهنمون گردانیدی. خدایا تو را شکر که ما را در زمانی قرار دادی که مصادف بود با ظهور نور در ایران و نابودی ظلمت. و ما را در تشکیلاتی قرار دادی که هدفش پیشبرد اسلام است. اکنون که به خود آمده ام و از خواب غفلت بیرون آمده ام معنی و مفهوم حیات را فهمیده ام. ای کاش عمق دنیا را پیش از این فهمیده و درک کرده بودم. متقوا پیشه کنید. امام و روحانیت را تنها نگذارید. خانواده شهدا و اسیران و مفقودین را از یاد نبرید که اینان گوهرهای گرانبهائی هستند. جبهه ها را خالی نگذارید و منافقین از خدا بی خبر را از یاد نبرید که اینان همانند خاری در چشم اسلام و انقلابند. دعا به جان امام عزیزمان و برای ظهور امام زمان (عج) را فراموش نکنید.

به جوان هایی که گول دنیا را خورده اند و گرد فساد و انحرافات می گردند بگوئید بسی است دیگر. آخر تا کی باید این گونه باشید. مگر نه این است که اسلام و کشور و ناموس ایران را عرصه تاخت و تاز قرار داده اند. مگر شما ایرانی نیستید که از ایران دفاع کنید؟

دانش آموزان عزیز درس بخوانید که اسلام و انقلاب آدم باسواد می خواهد و در کنار درس و علم، درس حلم و بردباری و ایثار و انقلاب را بیاموزید که این دو با هم آمیخته اند.

پدر، مادر، برادران و خواهرانم از این که نتوانستم حقی را که بر گردنم دارید ادا نمایم شرمنده ام و از شما می خواهم که اگر بدی و سستی در انجام وظایفم دیده اید ببخشید و حلال کنید. اگر شهادت که همان آرزوی قلبی من است نصیبم گشت صبر پیشه کنید و ناراحتی نکنید که همانا خداوند با صابران است باز هم از پدر و مادر عزیزم می خواهم که مرا حلال کنند و برای آمرزش گناهانم دعا کنند. و در آخر از همه کسانی که بر گردن حقیر حقی دارند از جمله دوستان، استادان، خویشان و بستگان عاجزانه می خواهم که مرا حلال کنند.

محمد جعفر فیوضی - ۹/۴/۱۳۶۵

مصاحبه

مادر از فرزند شهیدش می گوید:

چون فرزند اولم دختر بود دوست داشتم خداوند پسری به من عطا نماید تا بتوانم او را به تمام معنا مرد تربیت کنم و خداوند این خواسته مرا اجابت فرمود. من نیز نذر کردم که روز مبعث پیامبر اکرم بین همسایه ها شیرینی تقسیم کنم و با رسیدن به سن دو سالگی در ماه های محرم و صفر لباس سیاه بر تنش بپوشانم.

وی در ماه مبارک رمضان متولد گردید. پدر بزرگش به خاطر علاقه شدیدی که به او داشت او را محمدجعفر نامید.

در دوره قبل از دبستان او را جهت یادگیری قرآن به مکتب خانه فرستادیم تا بیشتر با علوم اسلامی آشنا شود. شهید به اعضای خانواده علاقه زیادی داشت و در بیشتر کارهای کشاورزی ما را یاری می کرد. وی خیلی کنجکاو بود و اگر مسئله ای برایش روشن نبود سعی می کرد هر طریق ممکن به آن پی ببرد.

محمدجعفر وقتی که از مدرسه برمی گشت تکالیف مدرسه اش را انجام می داد و همیشه به ما احترام می گذاشت. کارهایی را که از او می خواستیم به موقع انجام می داد و با خواهر و برادرش رابطه ای حسنه و دوستانه داشت و در نگهداری از خواهر کوچکترش به من کمک می کرد.

نمازش را همیشه به موقع می خواند تا جایی که یک روز سر کلاس درس بوده که اذان می گویند، محمدجعفر از کلاس خارج شده و نمازش را می خواند. روز بعد مدیر مدرسه از ما خواست که به مدرسه برویم بعداً معلوم شد که محمدجعفر برای خواندن نماز کلاس را ترک کرده است.

دوره راهنمایی او مصادف بود با دوران جنگ تحمیلی ایشان به همین خاطر ترک تحصیل کرده و به سوی جبهه شتافت. جعفر دوستان زیادی داشت که رابطه صمیمانه ای بینشان برقرار بود و آن ها نیز از لحاظ اخلاقی و اجتماعی دارای کمال و اخلاق انسانی بودند و بعضی از آن ها نیز به فیض عظمای شهادت رسیدند.

بیشتر اوقات فراغت خود را در مسجد و شرکت در مراسم و مجالس مختلف مذهبی می گذراند. با خویشاوندان و همسایگان رابطه خوبی داشت و به آن ها احترام می گذاشت و در صورت نیاز به آن ها کمک می کرد. یک روز یکی از همسایگانمان پشت در مانده بود. جعفر از دیوار بلند خانه همسایه بالا می رود و در را باز می کند. در حین بالا رفتن از دیوار دستش زخمی می شود و خون می آید اما اصلاً به روی خود نمی آورد و در جواب عذرخواهی همسایه از وی می گوید: همسایه به گردن همسایه حق دارد و کمک کردن به همسایه واجب است. جعفر فردی فعال و پرجنب و جوش بود و در همه مراسم شرکت می کرد و نسبت به خانواده اش به خصوص در زمینه تحصیل خواهر و برادرش بسیار حساس بود.

علاقه وافری به امام داشت و از ایشان به عنوان بهترین الگو و سرمشق یاد می کرد و همیشه به سخنانی های ایشان گوش می داد و سعی می کرد تا آن جا که ممکن است به آن عمل کند. نسبت به انقلاب که با دلاوری ها و رشادت ها و ایثار مردم به ثمر رسیده بود ایمان داشت و این انقلاب را سرچشمه رسیدن انسان به کمالات و انسانیت می دانست و همیشه می گفت وظیفه داریم از این انقلاب دفاع کنیم حتی اگر به قیمت تمام هستی ما باشد.

به طور کلی وجود روحانیت را برای تعبیر و تفسیر انقلاب ضروری می دانست. مخالف سرسخت گروه هایی بود که به نوعی سعی می کردند به انقلاب و اسلام ضربه بزنند و همیشه سعی می کرد خانواده و اطرافیان را نسبت به دسیسه های این گروه ها آگاه کند.

قبل از انقلاب با توجه به سن کمی که داشت در راهپیمایی ها شرکت می کرد و بعد از انقلاب نیز بیشتر در بسیج و مسجد بود و به انقلاب خدمت می کرد. وی یک نیروی بسیجی بود که تمام ویژگی های یک بسیجی خالص و فداکار را دارا بود. او دفاع از وطن و میهن را یک وظیفه می دانست و از این که دشمنان به خاک کشور حمله کرده بودند خیلی متأسف بود. لذا وظیفه خود می دانست که درس و مدرسه را رها کند و به جبهه برود.

نسبت به انجام واجبات و ترک محرمات بسیار حساس بود و همیشه نماز شب می خواند و تا جایی که برایش مقدور بود نمازش را به جماعت می خواند و معتقد بود که انسان تا آن جا که می تواند باید نمازش را به صورت جماعت بخواند تا وحدت و همبستگی و همدلی بین مسلمین برقرار گردد.

ارادت خاصی به امام حسین(ع) داشت و همه ساله در مراسم عزاداری آقا شرکت می کرد.

همیشه بعد از نماز قرآن می خواند و ساعت ها به دعا کردن و راز و نیاز با خداوند می پرداخت. اگر کسی حقی به گردنش داشت سعی می کرد حق او را ادا نماید. دوستان و اقوام علاقه زیادی به او داشتند و به او احترام می گذاشتند او هم متقابلاً احترام خاصی برای آن ها قائل بود.

خاطرات

شهید در گنجینه یاد برادر:

از موقعی که محمد جعفر خود را شناخت حس عجیبی در او پیدا شد به طوری که اکثر اوقات خویش را در مساجد و در مراسم مختلف مذهبی می گذارد. هرگز از کمک به همנוعان خود دریغ نمی کرد. ارادت خاصی نسبت به والدین خود داشت رفتارش با سایر اعضای خانواده به گونه ای بود که تمام مشکلات خود را با او در میان گذاشته و او نیز تمام سعی خود را برای حل مشکلات خواهران و برادران به کار می برد. همیشه به ما و دوستان خواندن نماز در اول وقت و احترام به والدین و سایرین را توصیه می کرد.

جعفر در تمامی محسنات اخلاقی زبانزد خاص و عام بود به طوری که بیشتر افراد و اقوام نزدیک با وجود سن کم وی به او اعتماد کامل داشتند و به امانت داری در بین آن ها معروف بود. در انتخاب دوست دقت خاصی داشت و در صورت سر زدن اشتباهی از آنان از راهنمایی آن ها دریغ نمی کرد.

همیشه بعد از نماز واجب به تلاوت آیاتی از قرآن می پرداخت و در جلسات قرآنی که در شب های ماه مبارک رمضان برگزار می گردید حضور فعال داشت. همیشه سعی می کرد نمازش را به جماعت بخواند و دیگران را نیز به این امر تشویق می کرد.

ایشان ارادت خاصی به ائمه اطهار (ع) داشت و الگوی خود را ائمه اطهار (ع) قرار داده بود. از افکار و سخنان امام تبعیت می کرد و نسبت به امام احترام خاصی قائل بود. بزرگترین آرزویش پیروزی اسلام و رسیدن به درجه رفیع شهادت بود و احترام خاصی برای خانواده شهدا قائل بود و همیشه به آن ها سرگشی می کرد و در رفع مشکلات آن ها کوشا بود.

به خاطر ارتباط معنوی خاصی که با خدای خود داشت از حالات روحی شگفت انگیزی برخوردار بود و در بیشتر مواقع آینده نگری هایش موجب تعجب همگان می شد.

بیشتر اوقات فراغت خود را در بسیج و مسجد می گذراند. غیر از کتب درسی بیشتر کتاب هایی را که از مسجد و کتاب خانه عمومی روستا به امانت می گرفت و بیشتر جنبه سیاسی و مذهبی داشت مطالعه می کرد. چند تن از همزمان وی به فیض شهادت نائل آمدند و تعدادی دیگر در نهادهایی همانند سپاه و سایر ارگان های انقلابی جامعه به خدمت مشغولند و تعدادی نیز جز آزادگان سرافراز میهن اسلامی هستند.

او همیشه دوست داشت که شهید شود و از خدا می خواست که اگر به جبهه رفت لیاقت و افتخار شهادت را نصیب او بگرداند. می گفته شهادت حق است و من از این که در راه خدا شهید شوم افتخار می کنم.

همیشه به خانواده و دوستان و آشنایانی که فرزندان شان شهید شده بودند سر می زد و احوال آن ها را می پرسید و به آن ها دلداری می داد. یک بار که مجروح شده و در منزل بستری بود، گفته مادر دیشب خواب دیدم که شخص بلند قامتی با لباس سفید آمد و مرا با خوش رویی برد. من نیز به او گفتم که به آرزویت خواهی رسید.

از دوستانش شنیدیم که می گفتند: محمد جعفر در همه کارهایش پیش قدم و خستگی ناپذیر بوده و در کل فرد شجاع و بی باکی بوده است. به ورزش فوتبال خیلی علاقه داشت.

شهید رفتن به جبهه و جنگ با دشمنان را یک وظیفه می دانست و توصیه می کرد که همه ما در مقابل جنگ مسئول هستیم و باید تا آنجایی که ممکن است به آن کمک کنیم. وی برای اولین بار در سن ۱۴ سالگی و با دستکاری در شناسنامه خود و پنهان شدن در اتوبوسی که رزمندگان را به کازرون می برد به جبهه رفته. اما از این که یکی از اعضای خانواده امان شهید شده است اصلاً ناراحت نیستیم و خدا را سپاس گذاریم که او برای اسلام و خداوند جانش را در طبق اخلاص گذارده است.

در طول مدتی که در جبهه بود برای ما نامه می نوشت و توصیه می کرد که خواهرها و برادرهای درشان را بخوانند و نگران او نباشند.

ایشان چندین بار به جبهه رفت و مجروح شد. یک بار شیمیایی شده بود و با این که زخم هایش خوب نشده بود دوباره به جبهه برگشت. کم به مرخصی می آمد و یا اگر هم می آمد خیلی زود برمی گشت. وقتی از جبهه برمی گشت بیشتر از موفقیت رزمندگان صحبت می کرد و می گفت: ما در آن جا راحت هستیم و کمتر از سختی ها و مشقات جبهه صحبت می کرد.

آخرین باری که به جبهه می رفت حالت عجیب و خاصی داشت از همه حلاوت طلبید مثل این که می دانست می خواهد شهید شود. ما به وسیله بچه های بسیج و دوستانش از شهادت او آگاه شدیم. او را ۴۰ روز بعد از شهادتش در اسفندماه سال ۱۳۶۵ تا آرامگاه ابدیش در گلزار شهدای دالکی تشییع کردیم.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران